

انتقاد لفظی

در -

مقاله « شیر و خورشید » آقای کسروی

(۱۵) تندیس بعضی (مجسمه) و تندیس بهمان معنی لغتی صحیحست لیکن از عبارات خود ایشان بر می آید که باز این لغت را که خود معنی انرا در بین هلال توضیح کرده اند در غیر مورد استعمال نموده اند . چه در سطور بعد میگوید « لوون بارخت شاهی بر روی گور خود دراز کشیده ، درست مانند تندیس ناصرالدین شاه قاجار بر روی گور خود در شاه عبدالعظیم . . . » ازین عبارت معلوم میشود ایشان نه تنها در معنی تندیس و مجسمه شك دارند بلکه در معنی (پارلیف) و پیکر هم تردید دارند ؛ و بین مجسمه « تندیس » یعنی شکل تمام تنه که جوانب آن بجائی چسبیده نباشد — خواه سر و سینه خواه تمام تن — و بین پیکر بر جسته از سنک یا چوب یا کج که فقط قدری از ییشروی یا نیمرخ شخص را نشان بدهد فرقی قائل نیستند — زیرا باقرار خودشان — پیکر لوون در « سن دنیس ، پاریس درست مثل پیکر ناصرالدین در عبدالعظیم قدری از سنک بر جسته است در اینصورت آن را پیکر بایستی گفت نه تندیس ، چنانچه گفتیم این قبیل صنعت را فرنگیان ، پارلیف ، و فارسیان پیکر گویند و تندیس و تندیس نیز همان است که گفتیم یعنی مجسمه تمام که بجائی جز پایه خود پیوسته نباشد . معنی انهم

گواه دیگر است بر این دعوی . زیرا که تن معلوم و دیس و دیسه
هم بمعنای « شبه و مانند » میباشد . و رویم رفته بمعنی مجسمه و
شبه تن است از حیث حجم و صورت . . .

۱۶) در حاشیه (۵۴۸) مینویسد که « از زمان صفویان یکرشته بولهای
مسی در دست است که نقش شیر و گوزن را باهم دارد که شیر گوزن را
در حال دویدن بچنگ آورده و چنگالهای خود را بکمر او فرو برده
بدویدنش پرداخته است . . . » محض اطلاع ایشان که در این قسمتها
زحماتی زیاد متحمل شده اند مینویسیم که نقش شیر و گوزن بهمان
طریق که دیده اند قدیمتر از همه در سکه های طلای (کریوس)
پادشاه لیدی نقش بوده و در همان ایام نیز پیکر شیر و گوزن در
ستونهای پله عمارت شوش که بدست سلاطین هخامنشی عمارت شده
دیده میشود و این نقش جسته جسته در آثار قدیمه و در پرنیانها و پارچه
های عتیقه بنظر رسیده و در حفاریات تازه هم که اخیرا در لرستان شده
باز نمونه هایی از آن بدست آمده است و در زمان صفویه هم در غالب
قلمکارها و پرده ها و چنانکه نوشته اند در سکه های مسی این نقش
بکار برده میشده و هنوز هم در قلمکارهای قدیم نقش شیر که پشت
گوزن بریده باقی است و این نقش خیلی قدیمی است .

شیر شادروان هم در اشعار شعرای قدیم مکرر دیده میشود چنانکه
استاد عمیق گوید:

گر فراز چرخ برگیری تو گر ز کاوسار شیر گردون را مطیع شیر شادروان کنی
و شادروان هم بمعنی چادرو تجیر و هم بمعنی برده است و از این معنی
میتوان دانست که صنعتگران عصر صفویه صورت شیر و گوزن را که بر

پرده‌ها نقش کرده‌اند از خود در نیاورده و از نقوش قدیمه اقتباس کرده‌اند.
غرض اینکه این نقش تنها از دوره صفویه نیست و از عهد پادشاه لیدی و دوره
هخامنشی است و نیز در عهد هخامنشی نقش شیر ایستاده و تنها یا
ردیف شیران در عمارت شوش خشایارشا چه در کاشی دیوار و چه در زیر
کنگره ایوان و گوشک هنوز باقی و در موزه لوور موجود است .

۱۷ ماهمه شیریم شیران علم غلط است و صحیح آن «ماهمه

شیران ولی شیر علم» است

۱۸ در آخر قرن پنجم ... لفظ (اخرها) در نثر و نظم دیده

نشده است در قدیم شاید (اواخرها) مینوشته اند ولی امروز چون
مردم بجمع های عربی که معمول به است آشنا شده اند (اواخر)
مینویسند و لزوم ندارد بجای اواخر آخرها نوشته شود. اگر از عربی
احتراز دارند چرا (آخر) را که عربی است نوشته اند اگر برای فهم
مردم است مردم | اواخر | را زودتر از (اخرها) می فهمند. زیرا
لفظ اواخر هزار بار بکوش آنها رسیده و در مکالماتشان هر روز آنرا
می شنوند اما (اخرها) را در هیچ عبارتی ندیده اند و فقط لفظ (اخرها)
مستعمل است اما نه اییم معنی آن بلکه بمعنی ساین اواخر ...

۱۹ صفحه ۴۹ سطر ۵ در ذیل این اشعار:

چو سروستان شده دشت از درفشان چو دیبای درفشان مه درفشان
درفشان اول مصراع دوم را بمعنی لرزان گرفته و درفشان آخر
مصراع دوم را مصحف درخشان دانسته اند ... و در حاشیه هم متذکر
شده اند که این شعر خالی از غلطی نیست ... بزعم ما در صدر
مصراع دوم بجای (چو دیبا) بایستی (زدیبا) باشد و درفشان اول جمع

درفش و درفشان اخیر هر بمعنی درخشان و صفت مشبهه درفش
بضم اول میباشد. چه درخشان و درفشان بضم اول بیک معنی است و
هیچیک بمعنی لرزان نیست و بالجمله معنی شعر در صورت اصلاح
چنین است که :

«دشت از درفشها مانند سروستان شده و ماه عام از دیدای (پیرد)

اطلس) درفشها رخشنده و مشعشع است»

(۲۰) - ص ۵۵۰ سطر (۵): لفظ (تازیگان) را آقای کسروی بمعنی

(تازیان) استعمال کرده اند و اصراری دارند که این لغت را که مغولان

ایرانیان را بدان نام خوانده اند و بدبختانه بواسطه کثرت استعمال

مورخین رفته رفته تازیک و تاجیک در قسمت شرقی ایران، و نواحی که

نسخه ثانی تاجیک است در قفقاز برای فارسی زبانان علم شده است

و امروز پیدا آمدن تاجیکستان ترکستان هم دارد این لغت را تایید

میکند. باری ممکن است (تازیک) که لغتی است فارسی و بمعنی اجنبی

بوسیله طغارهای شرقی - که مردمی فارسی زبان و در قرون اولیه اسلام

با خطائیان در آمیخته رفته رفته استقلال و تمدن خود را به ترکان داده

بودند - لغت مذکور داخل آنچه ترکان خطا و سپس از آنها بمغولان

رسیده بایران برگشته باشد و در همان حال که ماعربان اجنبی را تازیک

نوشته و تازی میخوانده ایم (چه قاعده این بوده که در پہلوی بعد از

یای نسبت کافی قرار داده بودند مانند «اسوریک - اسوری» «تازیک

- تازی» و غیره) ترکان هم مارا بهمان لغت خودمان که از خطائیان

و طغارها گرفته بودند تاجیک خوانده باشند - لیکن فهم و دانستن

رشته های لغات مستلزم آن نیست که ما امروزه لغات مختلفی را که از

يك ريشه بر خواسته بر هم زده لغتی را که بمعنی اخص آمده بمعنی
اعم بگیریم و یا در غیر ما وضع له انرا بکار بریم - چنانکه مثلا : خداوند
که در قدیم بمعنی توانای مطلق و ترجمه تکررات یونانی است و بعد
بمعنی شاه و حالا بمعنی الله است و (خوند و اخوند) که انهم از همین
ريشه ولی بمعنی دیگر است بایکدیگر مخلوط کرده شاه را (خوند)
والله را (اخوند) بخوانیم ! این رویه صحیح نیست با لغات و اصطلاحات
از روی تفنن نمی شود بازی کرد ! مع مافیه امروزه تاجیک نام فارسیان
ترکستان و تات نام فارسیان قفقاز و تازی نام خاصی است که در ایران
اعراب را بدان نام داده اند و سوای این غلط است . برهان غلط
بودن آنکه يك اروپائی مقاله شمارا میخواند تا اینجا میرسد که نوشته اید
«یقین است نظامی از چگونگی درفشهای تازیگان آگاهی نداشته و
اینوصف از روی درفشهای زمان و سرزمین خود اوست . . .» انوقت
در لفظ تازیگان میماند معطل . . . چه در حافظه او در کتب لغتی که دیده
است همه جا تازیک را بمعنی فارسی زبان یافته و در اینجا بیچاره
دچار زحمت می شود و پیش خود میگوید چگونه نظامی از «درفشهای
ایرانیان آگاهی نداشته» و چگونه «زمان و سر زمین خود او» غیر از
زمان و سرزمین ایرانیان و فارسها بوده است ؟ البته بنوشتجات فضلالی
ایران معتقد است ناچار خیال میکنند که غلط مطبعه است و هرگز
بذهنش خطور نخواهد کرد که آقای کسروی از تازیگان مرادش اعراب
یعنی تازیان بوده است . . . اینک گفته میشود نباید با لغات
و کلمات شوخی کرد برای این است - و اینکه گاهی گفته میشود که باید
طرز تحریر اثر فارسی را آزاد بگذاریم و سختگیری نکنیم تا شاید

نثر قوی تر و دامنه دارتری بوجود آید معنیش آن نیست که (همگونه)
را بجای (همه گونه) و یا اباز سرگذشتن را بجای غرق شدن یا (تازیک)
را بجای (تازی) یا (خوند) را بجای (خداوند) بکار بریم بلکه مراد
از آن مرام که من هر یکی از هوا داران آن می باشم اینست که فضلا و
ادبای بااطلاع سعی کنند از اصطلاحات تازه ای که سابقه نداشته یا ترکیباتی
زیبا که دارای معنی تازه تری باشد و یا جمله بندی ویانی که در
زمان قدیم معانی فراخور آن موجود نبوده است بر ذخایر زبان ملی
خود بیفزایند. مقصود این بوده است ورنه بدخواه انهر از روی
بی اعتنائی و بدون امعان نظر کلمات را از مواضع خود منحرف
ساختن کار پسندیده ای نیست. خاصه از فاضلی محقق مانند آقای
کسروی بسی ناشایسته است.

(۲۱) - ص (۵۵۰) س (۱۰) - پرچم - این لغت در مطبعه
(پرچم) شده ولی معلوم است که مراد (پرچم) است. فاضل
محترم درین محل مانند بسیاری از معاصرین (پرچم) را پرده
علم دانسته اند. در صورتیکه پرچم در اصل نام الیاف یکنوع ماهی
بزرگی است که الیاف مذکور برای تجزیه آب از حیوانات کوچکی
که ماهی آنها را بدم در میکشد در دهان او وجود دارد. و از الیاف
مزبور مذکوره هائی ساخته و آنها برگردن نیزه و عامر میاویخته اند
و نیز در ترکستان گاوی بوده است که انرا غرغاو می گفته اند و دم
اورا هر بکار پرچم میبرده اند و بهمین لحاظ اورا گاو پرچم
هم نامیده اند و برخی انرا گاو قطاس گویند - و گرچه این تفصیل
در کتب فرهنگ نیست لیکن پس از مراجعه بپرهان قاطع اصل مطلب

که - برچم چیزی است سیاه و مدور که برگردن نیزه و علم بندند. مشهور خواهد افتاد و بالجمله برده علم غیر از برچم است و استعمال برچم بجای برده یرق از اغلاطی است که این اواخر بکار میبرند ...

(۲۲) ص (۵۵۰) س (۱۱) دو باره خورشید علم و سایر پیکرها. در اشعار فردوسی و غیره زیاد بنظر خواهد آمد خاصه قصه سهراب و رستم و برش سهراب از هژیر - در نشانه سپاه ایران و سرداران ایرانی .

(۲۳) س ۱۳ « یکدانه سکه » عبارت سستی است. يك سکه کافی است چه اگر بمناسبت لغت - « دانك ، دانق ، که بمعنی پول سیاه بوده این لغت استعمال شده انوقت لازمست که اولاً سکه شما پول سیاه باشد و ثانیاً (دانك) نوشته شود چه مستعمل قدیم دانك بوده و ثالثاً انوقت هر نوشتن (یکدانك سکه) پسندیده نیست و بایستی (سکه یکدانکی) نوشته شود و اگر این لفظ (دانه) هم ترجمه (عدد) است بد عبارتی است چه اساساً درین موارد لفظ (يك عدد سکه) هم خوب نیست تا چه رسد (يك دانه سکه) و بدیهی است عبارت (يك مسكوك) و یا (سکه ای) از جمعات فوق زیبا تر میباشد مخصوصاً میبایست فلز سکه را هم توضیح میدادند چه رسم سکه شناسان بر این است و علامتی دارند که زیر یا روی سکه های گراور شده رسم میشود که طلا یا نقره یا مس بودن ان را بقارئین بفهمانند و در اینجا بجای همه آنها (يك دانه سکه) نوشته شده است و بجهات مذکور از فصاحت و بلاغت خارجست.

(۲۴) ص (۵۵۱) س (۱۵) بجای سبعة سیاره (هفت ستاره گردان)

نوشته اند و اینهم از جمله همان تصرفات بيمورد لغوی است .
چه اگر بایستی عربی مستعمل نوشت سببه سیاره - و اگر بنا باشد
فارسی ادبی نوشته شود [هفت اختر] نوشته میشد چنانکه انوری گفته :
مانده در ششدر بلاشب و روز همچو مهره زسیر هفت اختر
یا هفت ستاره چنانکه ادیب صابر ترمذی گفته :

زسیر هفت ستاره درین دوازده برج بده دوازده سال اندرین دیار و حدود
هزار مرد کز بر او وجود شد بدم که يك کریم نمی آید از عدم بوجود (۱)
یا هفت پیکر - هفت پدر (آباء علوی) هفت بانو - هفت
خاتون - هفت اختان - هفت آینه - هفت اژدها - هفت رخشان -
هفت دور - هفت در - هفت سلطان - هفت رخشان - هفت شمع -
و غیره که صفحات فرهنگها و اشعار اساتید بدانها متکلم اند -
و هر گاه مرادشان ترجمه تحت القطفی و عدم رعایت اصول
و قواعد ادبی است اینهم مطلبی است علی حده ، ورنه (هفت
ستاره گردان) در هیچ قاموس و هیچ شعر و هیچ نثری دیده نشده
و با بودن چندین لغت اصلی و چندین کنایه زیبا از قبیل (هفت
مهره زرین - هفت چشم چرخ و هفت نوبتی چرخ) و غیره ،
چرا بایستی بچنین اختراعات که مقدمه زوال و فزونی لغات فارسی
است دست یا زید و بر پیکر لغات ملی اسب تازید ؟ . . .
(۲۵) ص (۵۵۳) س ۳ : « از زیر چرخشت استخوانسای
عشق در نیامده بود » نویسنده گویا چرخشت را سنک آسیا و یا

(۱) این قطعه با قطعه دیگر از همین قصیده صابر اشتباه جزو
قصیده ذالیه جمال الدین عبدالرزاق ثبت شده و اصلش از صابر است

خشت بزرگی که چرخ بخورد، پنداشته زیرا مینویسند « او از زیر
چرخشت استخوانسای عشق در نیامده بود ... » در صورتیکه
چرخشت و چرخست سنکابی است. بتفاوت كوچك و بزرگ که
انگور را در آن ریخته با یا و یا با چیز دیگر لکد میکنند و آب آنرا
میگیرند و استخوان کسی را آنجا نمی ساینند تنها تفاله انگور را بیرون
مبیزند و معلوم نیست چیزیکه انگور بدان ضعیفی را در آن بفشردند
آیا قوت آنرا دارد که ابن العبری یا دیگری را استخوان بساید
و آنرا از زیر خود بگذرانند ؟

(۲۶) س ۹ - با اصراریکه در نوشتن لغات عرب دارند چه شده
است که «گراور» که لغتی است فرنگی بفارسی ترجمه نشده و لفظ
(برگردان) یا «عکس برگردان» که اتفاقاً متداول هم هست ذکر
نکرده اند ؟ چه عکس برگردان نوعی از انواع نقل صور ازجائی
بجائی است و میشود آنرا به «گراور» ترجمه کرد. ظاهراً مردم با
عربها زیاده تر بدند تا یا فرنگی ها و اینهم تقصیر خود آنهاست !

(۲۷) س (۱۰) زیر گراور لغت (طوس) را (توس) نوشته اند.
راستی این مبحث چه وقت باید حل و تسویه شود ؟ چرا عربان
و ایرانیان در کتب عربی و یا فارسی بعضی از لغات فارسی که دارای
تاء قرشت میباشد با همان املای فارسی نوشته و بعضی دیگر از همان
لغات را با طاء حطی ؟ مثلاً از شهرها : تبریز - استوا - بست -
استرآباد - استر بیان - پشت - تستر - و از اسماء اشخاص : رستم و
کشتاسف و غیره و از قبایل : ترك - تانار و غیره را با تاء قرشت
نوشته اند انگاه طبرستان - اسطخر - طهران - طوس - طهمورث

طبرزد - طور - طهاسب و غیره را با طاء حطی ... پس معلومست
 در لهجه فارسی میانه که ما آنرا پهلوی میخوانیم دو قسم تاء بوده یکی
 همانکه امروز هم در الفبای فارسی باقی مانده و دیگری تاء مجهول
 که چون محتاج الیه قافیه شعری نشده اسمان ازین رفته است . بنا بر
 این هر اسمی که با تاء معروف بوده است (این اصطلاح را من امروز
 برای ادای مقصود میگویم) با تاء قرشت و هر کدام با تاء مجهول
 یعنی آن تائی که صدایش غیر از این تاء و شاید از کاف یا دال تبدیل
 یافته بوده آنرا برای تفکیک از تاء اصلی و عدم اشتباه و صیانت لهجه
 با طاء ضبط نموده اند - گویند این تائی که من آنرا تاء مجهول نامیده ام در
 هندوستان هنوز تلفظ میشود ولی در ایران مانند سایر حروف مجهوله
 از واو و یاء و حرف ذال که تنها از برکت قافیه و رعایت اساتید
 ما از آنها اطلاع داریم تلفظش ازین رفته است .
 پس هرگاه فرضیات فوق صحیح و دلایل و امارات مطلب درست
 باشد ما نمیتوانیم (طوس) و (طهران) و (طبرزد) و (طبس) را با
 تاء منقوط بنویسیم زیرا این اقدام ^{ما} ^{هرگاه} ^{بنا} ^{اجازه} ^{مجمع} ^{علمی}
 خاص نباشد ، از قبیل ^{تصرف} ^{در} ^{لغات} و اصوات حروف خواهد
 بود . من اعتراف میکنم که دیری نیست باین نکات ای برده ام و قبل
 از آن خودم هزاران بار طهران را با تاء منقوط نوشته ام ، ، ، و
 اکنون هم اصراری در نهی دیگران ندارم . مرادم این بود که مطلبی
 گفته شود بلکه فضلا و اشنایان باین فن که یکی خود آقای کسروی
 میباشد تحقیقاتی کرده قرار قاطعی در کار داده شود .
 این احتیاط ها برای آنست که اصل و شکل لغات با املائی

قدیم که حاکی از کیفیت لهجه های قدیمه است ، برای کشف اسرار لغوی تا چندی محفوظ بماند ، زیرا باید اعتراف نمود که بی اعتنائی فضلا و ادبای ایرانی از تنه مغول ببعده در ضبط قواعد و اصول املا و صرف و نحو فارسی زحمات بزرگی را برای ما که امروز در صدد احیای اصل وریشه و حقیقت و چگونگی لهجه های قدیم فارسی می باشیم بوجود آورده ، و با جرأت میتوان گفت که نه تنها بسیاری از حقایق تلفظ زبان فرس کهنه و پهلوی بر ما مجهول است ، بلکه از تلفظ و شیوه سخن فارسی بعد از اسلام نیز بسیاری هنوز بر فضلا پوشیده است ، و چه بسیار لغاتی است که تا امروز در لفظ قلم خود آنها را بر خلاف واقع بر زبان رانده و غلط تکلم کرده و بخطا معنی مینمائیم . در اینصورت بر دانشوران لازمست که در حفظ اصول کلاسیک زبان و خط و املا - تا وقتی که رموز و اسرار آنها بوسیله انجمن های عذیبه علمی - که ناچار بایستی در خود ایران بوجود آید - معلوم نشده و معضلات آن حل نگردیده ، محتاط بوده و با اصطلاح دست بعضا زواہ بروند .

تجدد در هر چیز خوبست ، لیکن در مسئله زبان و لغت و خط بدلیل آنچه عرض شد ، نباید بی احتیاطی کرده و بتجدد خام و بلهوسانه قائل شد - چنانکه شنیده ام جمعی در انگلستان بران شدند که گریبان خود را از املائی عجیب و غریب بل مضحك خط انگلیسی یکباره رها سازند و دولت را وا دارند که تصمیمی بگیرد و اعلان کند که املائی انگلیس تغییر یافته ، همانچه نوشته میشود خوانده شود - لیکن گروهی انبوه با این رای و عقیده خلاف نموده و مدلل

داشتند که این زحمت ورنج در املا و خط انگلیسی را باید تحمل کرد ،
زیرا ببرکت این رنج و دشواری خط و املا ، ریشه و اصل لغات و لهجه
قدیمی آنها محفوظ خواهد ماند ، و در صورت تخلف از آن ، گر
چه نوشتن بر ما آسان خواهد شد ، اما دانستن ریشه ها و لهجه
ها رفته رفته در طی اجیال از میان رفته فراموش میشود . و
گویند که یکی از علل باقی ماندن املائی عجیب و دشوار انگلیسی
که نظیر آن در فارسی غیر ممکن است ، همین مسئله یعنی صیانت
ریشه و اصل لغات ، میباشد .

این قسمت که در خاتمه ذکر شد مربوط بمقاله آقای کسروی
نیست . چه ایشان درین معانی کاملا با این بنده همراه اند و خاصه
در لزوم عدم تغییر خط و حفظ اصول ملی خود یکی از اصحاب
رای می باشند .

طهران دیماه ۱۳۰۹ گمنام



مقاله انتقاد لفظی فوق چنانکه بنظر خوانندگان محترم رسید
دارای نکات ادبی و انتقادی بسیار است که نظر با اهمیت
آن انتشار یافت . ما نسبت به تحقیقات تاریخی دانشمند محترم
آقای کسروی تبریزی علاقه مند بوده و بزحمات ایشان با دیده
احترام می نگرییم ، خود آقای کسروی مراسله ای در جواب قسمت
اول این مقاله که در شماره گذشته طبع شد مرقوم داشته اند که
ذیلا درج میشود و از ایشان تقاضا میکنیم در صورتیکه نسبت به
قسمت دوم این شماره دفاع و ایرادی دارند نظریاتشان را بنویسند .

صفحات مجله ما برای درج هر گونه مقالات انتقادی ادبی و تاریخی که از دانشمندان دیگر برسد حاضر و آزاء خواهد بود .

مراسله آقای کمروی

آقای مدیر ! در مجله گرامی تان مقاله ای بعنوان ، انتقاد لفظی ، چاپ شده که نویسنده مقاله بر برخی عبارتهای من در مقاله ، تاریخیچه شیر و خورشید ، که در شماره هفتم ارمغان چاپ یافته خرده گرفته است . اگر چه پوشیده داشتن نویسنده مقاله نام خود را و برخی قرائن دیگر میسرساند که مقصود عمده نویسنده مزبور نیش زدن و آزار رساندن است و میخواهد از این راه از اهمیت آن تاریخیچه بکاهد و با اینحال بهتر آن بود که من خاموشی می گزیدم ولی برای اینکه خاموشی من دلیل صحت انتقاداتش در مورد من نشود باین جواب مختصر مبادرت مینمایم :

بیانات آقای منتقد تا آنجا که در شماره دوم چاپ یافته یکرشته خیالات بی برهان است و تنها دلیلی که بر گفته های خود یاد می نماید حکم ذوق و سلیقه است . با آنکه هر کسی می تواند هر مطالبی را که میخواهد ادعا نموده و بی انصافانه مدعی شود که گفته او موافق ذوق و سلیقه است . مثلاً بعقیده آقای منتقد در کلمه ، صفحها ، چون (ح) و (ه) بی هم می افتد بر خلاف ذوق و سلیقه است و بهتر است که بجای آن ، صفحات ، بنویسم . من از آقای منتقد می پرسم : پیش از آنکه نازیکان بایران بیابند و قواعد عربی که از جماعه آنها جمع به (ات) است داخل زبان فارسی شود ایرانیان

در نظیر اینمورد چه میکردند؟ اگر بگویند در آن زمان صفحه ،
نبود می گویم اگر « صفحه ، نبود ، دیه » بود و صدها امثال آن
نیز بود - آیا در جمع این کلمات چه میکردند؟ خوب بود آقای
منتقد تنها پیش قاضی نرفته و در کتاب ابن بلخی و دیگران میدید
که (دیه) را به « دیهها » جمع بسته است و هرگز خلاف ذوق
هر نیست .

آقای منتقد می گوید بجای کلمه معاصر « همروزگار » گفتن
بر خلاف ذوق است ولی همعصر گفتن عیب ندارد . اگر مقصود
او اینست که روزگار بمعنی عصر نیست اشتباه لغوی کرده . و اگر
می فرماید « روزگار » چون کلمه پارسی است از این جهت بر
خلاف ذوق است باید گفت عیب در ذوق آقای منتقد است .
آقای منتقد زیرکی کرده معنی را که خود من برای کلمه
« نکاردن » یا « نکاشتن » نوشته ام بر داشته وسیله انتقاد بر خودم
قرار داده است . من آقای منتقد را با آنکه او نام خود را پوشیده
داشته است می شناسم و میدانم که سالها روزنامه نکار بوده و از
ایشان می برسم که آیا در آنهمه مقاله های خود که در مدت چندین
سال روزنامه نکاری چاپ نموده یکجا هست که کلمه « نکاردن »
را بمعنی اصلی آن که نقش کردن است بکار برده باشند ؟ اگر
آقای منتقد چنین نوشته ای از خود نشان دادند خوب ! و اگر نه
سخن کسی را از دهانش قاییدن و بر خود او وسیله حمله قرار دادن
کمال بی انصافی است .
آقای منتقد در چند جا نسبت خلاف نزاکت بمن داده . این

هم نظیر فرمایشهای دیگر شان است که بیچگونه دلیل مقرر نیست
و مقصودش زدن و آزار است ! ایا گفتن اینکه تاریخچه شیر و
خورشید را کسی تا کنون ندانسته و نوشته است برخلاف نزاکت
است ! اگر این سخن مطابق واقع نیست خوب است آقای منتقد
کسی را نشان دهد که تا کنون يك سطر درباره تاریخچه شیر و
خورشید بدانسان که من کشف کرده و نوشته ام نوشته است !
یا اگر سخن من راست و درست است برای چه باید گفت برخلاف
نزاکت است ؟

خلاصه آنکه بیانات آقای منتقد بخطابه و هجو شاعرانه بیشتر
شباهت دارد تا بیکرشته انتقادات علمی یا ادبی و از اینجاست که من صرفه
خود نمی بینم که در قبال یکایک ایراد های ایشان جواب بنکارم و
این خلاصه را برای آن نوشتم که خاموشی مایه اشتباه دیگران نباشد.

کسروی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

اثر طبع توانای شاهزاده افسر جامع علوم انسانی

مادر دانا

مادر دانا تواند پرورد فرزند را تندرست و پر دل و جان - سخت و باعزم و متین
در تن سالم بود عقل سلیم و فکر خوب کی توان از ناتوانان خواست اوصافی چنین
ناتوانی خیزد از ناتندرستی در جهان هست آری تندرستی با توانائی قرین
مادر دانا تواند پرورد فرزند خویش آفرین بر این چنین مادر هزاران آفرین